

## رزم‌نامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیران)

آرش اکبری مفاخر\*  
پژوهشگر ادب حماسی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۴  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۵

### چکیده

رزم‌نامه کنیزک حماسه‌ای ملی و روایتی از یادگار زیران است. این حماسه بخشی از دستنویس منظومه هفت‌لشکر به زبان گورانی و بازتابی از یک نوع ادبی شاهنامه‌سرایی در غرب ایران است. ساختار رزم‌نامه و رویکرد نمایشی آن در دو نگاه یادآور یادگار زیران است. در نگاهی جزئی، بخش میانی رزم‌نامه دقیقاً روایتی از یادگار زیران پهلویست که در آن زردشتی‌زدایی و نام‌گردانی صورت گرفته است. در این بررسی رزم‌نامه در مقایسه با شاهنامه و غررالسیر به یادگار زیران پهلوی نزدیک‌تر است. در نگاه کلی رزم‌نامه یادآور سه داستان گشتاسپ و ارجاسپ، اسفندیار و ارجاسپ، و هفت‌خان اسفندیار است که می‌توان آن را یادگار زیران پارتی نامید. در این بررسی یادگار زیران پارتی در انتقال به خدای‌نامه و شاهنامه ابومنصوری ساختار اصلی خود را از دست داده، اما رزم‌نامه کنیزک این ساختار پارتی را حفظ کرده است. بنابراین باتوجه به رزم‌نامه می‌توان بصورت نخستین و کامل یادگار زیران پارتی دست یافت.

### کلید واژه‌ها:

رزم‌نامه کنیزک، زبان گورانی، هفت‌لشکر، یادگار زیران پهلوی، یادگار زیران پارتی.

\* Mafakher2001@yahoo.com

## مقدمه

زمن‌نامه کنیزک حماسه‌ای به زبان گورانی و بخشی از دستنویس منظومه هفت‌شکر است. این داستان که در ادبیات حماسی ایران جای‌گاه ویژه‌ای دارد، در حماسه‌های فارسی و متون نقلی نمونه‌ای ندارد. زبان گورانی از زبان‌های گروه شمال غربی ایران نو است (بلو، ۱۳۸۳: ۲/ ۵۵۵). این زبان تحت تأثیر کردی، فارسی و عربی قرار گرفته و با لری و لکی نیز آمیخته شده‌است، اما واج‌شناسی آن متمایز از کردی و فارسی و به واج‌شناسی زبان پارسی باستان نزدیک است (Mackenzie, 2005: 401-40). گورانی زبانی مستقل است و با زبان کردی نسبتی ندارد (بلو، ۱۳۸۳: ۲/ ۵۵۵) و به نادرست کردی خوانده می‌شود (رضایی، ۲۰۰۹: ۱۸۱).

این زبان با ادبیاتی دیرینه (Minorsky, 1943: 89-103؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲) در غرب ایران بویژه در استان کرمانشاه رایج است و کرانه‌های مرزی کرمانشاه و کشور عراق را در بر می‌گیرد. بیش‌تر گویشوران گورانی در شمال کرمانشاه، ناحیه‌ای از دامان کوه شاهو تا مرز عراق، ساکن هستند و مهم‌ترین شهر این ناحیه گهواره است (Mahmoudveysi, 2012). شماری از آن‌ها نیز در شمال شرقی کرمانشاه؛ کندوله در نزدیکی دینور زندگی می‌کنند. اورامانی‌ها از نظر زبانی به گورانی‌ها نزدیک و در ناحیه جنوبی زاگرس در غرب سندج هستند. آن‌ها به دو دسته اورامان لَهون (با محوریت شهرستان نوسود) (Mackenzie, 1966) و اورامان تخت (با محوریت شهرستان پاوه) (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲/ بخش ۱۰). تقسیم می‌شوند. باجلانی‌ها نیز که به گویش‌های نزدیک به گورانی سخن می‌گویند در قصر شیرین، سرپل ذهاب، شمال خانقین و شرق موصل در عراق ساکنند (بلو، ۱۳۸۳: ۲/ ۵۵۵-۵۵۶) از این‌رو زبان گورانی را می‌توان به چهار شاخه گویشی گهواره‌ای، کندوله‌ای، اورامی و باجلانی تقسیم کرد (رضایی، ۲۰۰۹: ۱۸۱؛ حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱/ ص ۱۹). کندوله خاستگاه متون حماسی است. بیش‌تر متون حماسی گورانی را به منطقه کندوله و شاعر سرشناس آن، میرزا الماس‌خان کندوله‌ای - معاصر نادرشاه افشار (حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ق) - منسوب می‌کنند. اما بیش‌تر این انتساب‌ها به سبب شهرت اوست. تنها اثری که بطور قطع و یقین می‌توان به وی نسبت داد *جنگنامه نادر / شاهنامه نادر* است (الماسخان کندوله‌ای؛ حسینی اشکوری، ۱۳۸۴: ۱/ شم ۲۳۱).

در دوره باستان هیچ شاهد و مدرکی از زبان گورانی در دست نیست، اما احتمالاً در روزگار هخامنشی این زبان نیز مانند زبان‌های کردی و زازا در حال شکل‌گیری بوده

است. در گذشته دامنهٔ زبان گورانی بسیار گسترده‌تر از امروز بوده است. اگر بتوان به برخی اطلاعات دربارهٔ نام‌های جغرافیایی اعتماد کرد، گوران‌ها از سواحل دریای خزر به غرب کشور رانده شده‌اند؛ اما داده‌های زبان‌شناسی این فرضیه را تأیید نمی‌کند. بنظر می‌رسد آنان بومیان سرزمین خود بوده‌اند (لوکوک، ۱۳۸۲: ۳۶، ۱۶۰). زبان گورانی از سده‌های نخستین هجری به‌گونهٔ یک زبان ادبی در غرب کشور رایج بوده و پوست نوشته‌ای به زبان گورانی و خط پهلوی منسوب به سدهٔ نخست هجری از سلیمانیهٔ عراق بدست آمده‌است (اکبری مفاخر، ۱۳۸۹). مهم‌ترین بازتاب زبان گورانی در متون آیینی فرقهٔ اهل حق دیده می‌شود که اشعاری منسوب به اوایل سدهٔ سوم هجری از بهلول ماهی (د ح ۱۹۰ق) و یاران وی در دست است (گنجینهٔ یاری، ۵۴-۵۷؛ Mokri, 1974). گذشته از آن گورانی زبان شاعران دربار خاندان اردلان و تا اوایل قرن گذشته زبان دربار خاندان بابان در سلیمانیه بوده‌است (بلو، ۱۳۸۳: ۱۲/۵۵۶). از زبان گورانی آثار بسیاری در دست است. این آثار، گفتاری و سینه به سینه منتقل شده و در سده‌های نزدیک به ما به‌گونه نوشتاری درآمدند. ادبیات گورانی را می‌توان در شاخه‌ها و انواع آیینی، حماسی، غنایی، عرفانی و .. دسته‌بندی کرد. کهن‌ترین آثار ادبی گورانی در شاخهٔ آیینی و فراگیرترین آن در شاخهٔ حماسیست.

ادب حماسی در بردارندهٔ دورهٔ کاملی از مجموعهٔ تاریخ اساطیری - داستانی ایران باستان در سپهر زمانی کیومرث تا بهمن است. اگرچه مجموعهٔ یکسان و هماهنگ از این نوع ادب حماسی و یا شاهنامه‌سرایی در دست نیست، اما با کنار هم گذاشتن آثار بجای مانده و بازسازی آن‌ها می‌توان به این سپهر زمانی دست یافت. احتمالاً این آثار حماسی در تبارشناسی خود به شاهنامه‌ای منشور به زبان گورانی - یادشده در حماسه‌های منظوم گورانی (جو/هرپوش، برگ ۸۶الف؛ هفت/شکر الفت، برگ ۲۷۵ب؛ هفت/شکر سیدبهاء، برگ ۷۰؛ داستان کودکی رستم، برگ ۴) - شاهنامهٔ پیروزان و شاهنامهٔ رستم لارجانی (شهمردان، ۱۳۶۲: ص ۳۱۷-۳۴۴؛ خالقی، ۱۳۹۰ج، ۵۱۳۹۰د) در غرب کشور می‌رسند. این آثار حماسی با توجه به تفاوت‌های عمده، وجود داستان‌های ویژه و حفظ اصالت‌های اساطیری مستقل از شاهنامهٔ فردوسی و مربوط به شاخهٔ غربی حماسه‌سرایی ایران هستند که سرچشمه‌های آن را باید در روزگار پارتی و به‌پیرو آن در روزگار هخامنشی جست. البته در دورهٔ کامل سپهر زمانی ایران باستان - کیومرث تا یزدگرد سوم - نیز سرودهای کوتاه حماسی وجود دارد که دارجنگه از سیدنوشاد ابوالوفایی نمونهٔ برجسته‌ای از آن‌هاست.<sup>۱</sup>

دستنویس منظومه هفت‌لشکر به تاریخ ۱۳۴۹ ق / ۱۳۰۹ ش بنابر گفته کاتب آن پنج جلد بوده است. از این منظومه پنج جلدی تنها جلد پنجم آن موجود است و از چهار جلد پیشین آن اطلاعی در دست نیست. باتوجه به ناقص بودن آغاز *رزم‌نامه* کنیزک بنظر می‌رسد که خطبه و مقدمه داستان در پایان جلد چهارم بوده باشد. خوشبختانه برای بازسازی کل منظومه هفت‌لشکر گورانی، طومار هفت‌لشکر نقالی به زبان فارسی وجود دارد که راهنمای ما در این بازسازیست.

از آن‌جا که هفت‌لشکر فارسی مجموعه‌ای از تاریخ اساطیری - داستانی ایران باستان در سپهر زمانی کیومرث تا بهمن است، سپهر زمانی هفت‌لشکر گورانی نیز در این سپهر تاریخی بوده است. علاوه بر این داستان‌های فراوان پراکنده دیگری درباره تاریخ اساطیری - داستانی ایران باستان به زبان گورانی وجود دارد که این روند را کامل می‌کنند. به هر روی هفت‌لشکر گورانی در همان سپهر زمانی هفت‌لشکر فارسی البته با اختلافاتی گاه بسیار چشمگیر که ما را به وجود یک سنت حماسه‌سرایی در غرب کشور راه‌نمایی می‌کند. برخی از این اختلافها حضور داستان‌های ویژه‌ای به زبان گورانی است که نمونه فارسی و حتا اشاره‌ای به آن‌ها در ادبیات ایران باستان، حماسه‌های فارسی و متون نقالی - در حد بررسی‌های نگارنده - وجود ندارد؛ داستان‌های کنیزک<sup>۲</sup>، رستم و زنون<sup>۳</sup> و رستم و زردهنگ<sup>۴</sup> از این جمله‌اند.

در شاخه شرقی سپهر زمانی هفت‌لشکر فارسی با طومار نقالی ۱۱۳۵ ق و دستنویس‌های *رستم‌نامه* ۱۲۴۵ ق مجلس و *رستم‌نامه* ۱۲۴۵ ق ملک و هفت‌لشکر فارسی ۱۲۹۲ ق همسان است. بنابراین آثار برجسته‌ای که در ساختار طومار نقالی و با نام‌های هفت‌لشکر و رستم‌نامه به صورت کامل به ما رسیده‌اند، در سپهر زمانی یکسان «کیومرث تا بهمن» و در یک سنت/ نوع ادبی قرار دارند، اما با نام‌های متفاوتی معرفی شده‌اند. این سپهر زمانی و نوع ادبی پیونددهنده متون نقالی به *شاهنامه* ابوالمؤید بلخی و *شاهنامه* پیروزان هستند. با توجه به خلاصه‌ای که از این دو شاهنامه در تاریخ سیستان (۱-۳۸) و *نزهت‌نامه* علایی (شهمردان، ۱۳۶۲: ۳۱۷-۳۴۴) بر جای مانده است، این آثار نیز در سپهر زمانی کیومرث تا بهمن بوده‌اند و رویکرد نوع ادبی متون نقالی به آن‌ها برمی‌گردد. نگارنده بر آن است که متون نقالی ما ساخته و پرداخته نقالان دوره صفوی نیست؛ بلکه این متون با واسطه‌هایی - البته با رویکرد گفتاری - به *شاهنامه* ابوالمؤید بلخی و *شاهنامه* پیروزان یا منابع آن‌ها و یا رونوشت‌های آن‌ها بازمی‌گردند که به دلیل علاقه عامه مردم به گونه نقل و داستان منتقل شده و افزایش و کاهش‌های گسترده‌ای در آن‌ها بوجود آمده است؛ از این رو هر نقال برجسته و صاحب‌سبک

طوماری برای خود فراهم کرده و آن را به شاگردان خود آموزش و انتقال می‌داده است. روشن است راویان نیز در این دگرگونی‌ها نقش داشته‌اند.

این سنت/ نوع ادبی که *شاهنامه* / *ابوالمؤید بلخی* و *شاهنامه* *پیروزان* نمونه برجسته آن است، بطور طبیعی به روایت‌های تاریخ اساطیری - داستانی ایران باستان در پیوند با *خدای‌نامه* بازمی‌گردد که اصل آن نیز به متون پهلوی و *اوستا* مربوط است. *خدای‌نامه* تاریخ اساطیری - داستانی ایران باستان را در چهار دوره پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان در بر داشته است (پارشاطر، ۴۷۲-۴۹۴؛ خالقی، ۱۳۸۶: بخش ۵-۶؛ Shabazi, 1990). در آثار برجسته ادبیات پهلوی ساسانی نوشتارهایی در سپهر زمانی کیومرث تا بهمن دیده می‌شود که بیانگر اصالت متون نقلی است. در *مینوی خرد* (تفضلی، ۱۳۸۰: بخش ۲۶)، دینکرد؛ بویژه چهارداندسک (Madan, 1911: I/434-8, II/591-9, 688-90, 802ff) و بندهش (بندهش/ *ایرانی*، Pakzad, 2003: ch.3; 228-236؛ بهار، ۱۳۸۰: ۱۵۰-۱۵۲) کوتاه‌نوشتارهایی در این سپهر زمانی وجود دارد که آن‌ها نیز برگرفته از همین رویکرد در *اوستا* هستند. در *اوستا* (بشت ۵، ۸، ۱۳، ۱۹) نیز نوشتارهای مربوط به تاریخ اساطیری - داستانی ایران باستان در همین سپهر زمانی آمده‌اند.

### - رزم‌نامه کنیزک

*رزم‌نامه* *کنیزک* از داستان‌های حماسی مشهور در غرب ایران به زبان گورانیست. این داستان با بن‌مایه‌های نمایشی نفوذ گسترده‌ای در بین مردم داشته و روایت‌های گفتاری و نوشتاری چندی از آن در بین مردم رایج است. کامل‌ترین روایت از این داستان، روایتی است منسوب به الفت که در *دستنویس هفت‌شکر گورانی* آمده است. این منظومه از برگ ۸ ب تا برگ ۴۵ الف *هفت‌شکر* را دربردارد؛ در ساختار مثنوی و وزن ده هجایی با یک تکیه در میان هجای پنجم و ششم و شامل ۱۱۲۴ بیت است که آن را «روایت الف» نامیده‌ایم. روایتی دیگر از این داستان وجود دارد که داستان *کنیزک* و آغاز داستان *برزنامه* را در بر دارد که آن را «روایت ب» نامیده‌ایم. ایزدپناه (۱۳۸۴) «روایت ب» را همراه با عکس نسخه دستنویس چاپ و نیمی از آن را آوانگاری و ترجمه کرده است. شریفی (۱۳۷۴ الف: ص ۹۵۱-۹۵۳، ۱۳۷۴ ب) روایتی از این داستان (کتابت ۱۳۲۷ ق) را معرفی کرده، لطفی‌نیا (۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۲۳، ۱۷۲-۱۷۵) خلاصه‌ای از این داستان را آورده و چمن‌آرا (۱۳۹۰: ۱۳۷) نیز به روایتی از آن اشاره کرده است.

در متون اوستایی، پهلوی، فارسی زردشتی و حماسه‌های ملی - درحد بررسی‌های نگارنده - از این داستان سخنی بمیان نیامده، هم‌چنین در طومارهای نقلی

(طومار نقالی شاهنامه ۱۳۵ق، هفت‌لشکر فارسی ۱۲۹۲ق و طومار شاهنامه فردوسی) و رستم‌نامه‌ها (دست‌نویس‌های ۱۲۴۵ق مجلس، ۱۲۴۵ق ملک، ۱۳۲۱ق مجلس) داستانی به نام «کنیزک» و یا داستانی که در بردارنده محتوای رزم‌نامه کنیزک باشد وجود ندارد. البته پیوند کمرنگی بین این داستان و آغاز داستان سیاوش — پیدا شدن مادر سیاوش در بیشه (شاهنامه، ۲۰۲/۲-۲۰۶؛ شاهنامه کوردی، ص ۱۳۷ ب) — و هم‌چنین رویدادهای پس از مرگ فرود که در آن فریبرز از هومان شکست می‌خورد، وجود دارد. (شاهنامه: ۸۰-۸۹؛ طومار نقالی شاهنامه، ۵۴۴-۵۴۷؛ هفت‌لشکر فارسی، ۲۲۷؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۶۸۶-۶۹۰) وجود دارد.

— خلاصه داستان: داستان با خطبه‌ای ۷ بیتی در مناجات و راز و نیاز با خداوند آغاز می‌شود. افراسیاب در بارگاه باشکوه خود بیان می‌کند که کی خسرو برای شکار ایران را ترک کرده است. رستم به زابل زمین رفته و فرزندان دستان نیز به سیستان رفته‌اند. افراسیاب فرصت را غنیمت شمرده و به ایران حمله می‌کند. فریبرز در ری، با ۲۰ هزار سوار در شابک‌تپه با تورانیان درگیر می‌شود. پیروزی با تورانیان است. فرامرز به‌هم‌راه فرزندش سام و برادرش جهانگیر برای شکار به مرز ترکستان می‌روند. به ناگاه گوری پرخط و خال نمایان می‌شود. سام و جهانگیر در میانه جست و جوی خود کنیزی را می‌یابند که در بیشه‌ای نشسته، زار می‌گردد و به درگاه خداوند می‌نالد. کنیزک در نیایش خود از خداوند می‌خواهد او را از دست تورانیان و بدنامی نجات دهد و کی خسرو و شیرانش را بفرستد تا حال و روز آشفته ایران را ببیند. کنیزک ماجرای هجوم افراسیاب و فرار خود را بازگو می‌کند. جهانگیر کنیز را سوار بر ترک خود به نزد فرامرز می‌برد. کنیزک خود را با عنوان کنیز ویژه کی خسرو، اسیر تورانیان و چپاول کرده کرشیوز معرفی می‌کند. جهانگیر نیمه شب به دشت رم می‌رسد. در پایان نیمه‌شب جهانگیر با یک‌صد تن از مردان خود به میدان نبرد می‌رود و سام را در میدان نبرد می‌بیند به‌گونه‌ای که شاره گرزش به آسمان می‌رود و صدای آن به ژرفای زمین می‌رسد. سام نعره برمی‌آورد و خود را نوه رستم معرفی می‌کند که فلک «در خیر» را بر رویش گشوده است. شاه افراسیاب که به میدان می‌نگرد پلنگ را فرا می‌خواند و به او می‌گوید اگر جهانگیر را بدست آورد هرچه بخواهد به وی می‌دهد. بین آن‌ها گفت‌وگو و نبرد درمی‌گیرد. جهانگیر پلنگ را در کمند گرفتار کرده، به پایین می‌کشد. سام یل به‌سوی جهانگیر می‌آید، پلنگ را به میدان می‌برد و سر از تنش جدا می‌کند. افراسیاب با دیدن این صحنه سیاه می‌شود و پیران را به رایزنی فرا می‌خواند.

در این میان فرامرز با اژدهادرفش خود هم‌راه سپاه دستان از راه می‌رسد و سپاه تورانی و دیگر هم‌پیمانانش را تار و مار می‌کند. افراسیاب و پیران هم‌چنان نظاره‌گر این رویدادها هستند. پیران بار دیگر پیشنهاد می‌کند که سپاه تورانی به انبوه بر ایرانیان بتازند. فرامرز یارانش را به پایداری فرامی‌خواند. یاران فرامرز در پاسخ او می‌گویند تا جان در بدن دارند، می‌جنگند و آنگاه می‌گریزند که سر از تنشان جدا شده باشد. فرامرز رو به میدان نهاده، با پیران سخن می‌گوید و او را از رستم می‌ترساند. کوزیب، پهلوان تورانی، به قصد بستن دستان فرامرز و کشیدن وی به پای درفش افراسیاب رو به میدان می‌نهد. فرامرز خود را پیر ناتوان می‌نامد و سام نوجوان را به میدان می‌فرستد. سام خود را تازه‌کار می‌داند و از خداوند یاری می‌خواهد. سپس در برابر دو سپاه، کوزیب را از اسب به زیر می‌کشد؛ او را به زمین می‌زند و سر از تنش جدا می‌کند. سام سر کوزیب را به سوی سپاه تور پرتاب می‌کند و پس از کشتن شماری دیگر به سوی پدر و عمو باز می‌گردد. افراسیاب که نظاره‌گر نبرد است، با تمام سپاهیان به سه پهلوان ایرانی هجوم می‌آورد. پیکی از ری خبر هجوم افراسیاب را برای کی خسرو می‌برد. سربازان پیک را به پای درفش کی خسرو می‌برند. کی خسرو از پیک نامه را خواسته و «کیومرث منشی» را فرا می‌خواند. منشی گزارش ویرانی‌ها، اسیر شدن زنان و دختران و شکست سپاه فریبرز را برای کی خسرو می‌خواند. شاه خشمگین می‌شود و با طوس سخن می‌گوید. زال با میانجی‌گری از شاه اجازه می‌خواهد تا سپاهی به سپهداری طوس راهی ایران شود. هم‌چنین پیکی به سیستان بفرستد و رستم را آگاه کند تا یک تن از فرزندان دستان و خسروپرستان در سیستان نمانند؛ زیرا هر که نیاید مورد خشم کی خسرو قرار می‌گیرد و سرش را از دست می‌دهد. کی خسرو در نامه‌ای به رستم از او می‌خواهد کودکان شش و ده ساله تا مردان کهن‌سال و همه نوادگان زال را با سپاه خود بیاورد و حتا یک تن در زابل و کابل بر جای نماند.

پیک (= زرعلی)<sup>۵</sup> نامه را برای رستم می‌برد، رستم با خروش زرعلی از خواب بیدار شده و می‌فهمد که حادثه ناگواری روی داده است. رستم به زرعلی دستور می‌دهد رخس را زین کند. رستم کله دیو سپید را بر سر می‌گذارد و سوار بر رخس درحالی‌که زرعلی پیش روی آنان است، به راه می‌افتد. پیلتن با شنیدن صدای سپاه، زرعلی را برای آوردن خبر می‌فرستد. زرعلی با سپاهی انبوه که دشت را فراگرفته، روبه‌رو می‌شود. هومان از دور زرعلی را می‌بیند. زرعلی با کمند خود هومان را گرفتار می‌کند و او را از اسب به زیر می‌کشد. تورانیان هجوم می‌آورند و هومان را نجات می‌دهند و می‌گریزند. هومان شیوه گرفتاری خود را به پیران گزارش می‌دهد. پیران افراسیاب را از رویدادها

آگاه می‌کند و می‌گوید اگر رستم آمده باشد، امشب به رزمگاه می‌تازد. در همین هنگام پیلتن و زرعلی به انجمن شاه توران یورش برده، ضربه‌های سختی به تورانیان وارد می‌کنند. صبحدم با برآمدن آفتاب پیران، ببر بیان پوش و رخس را در میدان می‌بیند و خبر حضور رستم را به افراسیاب می‌رساند. افراسیاب و پیران به‌انبوه آماده حمله می‌شوند. کی خسرو دستور می‌دهد کاویانی درفش را به پیش بکشند. ناگاه گردی از راه کابل نمایان می‌شود. زواره خبر آمدن رستم و زرعلی به یاری ایرانیان را به شاه می‌دهد. زال و سپاهیانش به یکباره بر سپاه افراسیاب می‌تازد و با نیروی بخت، آنان را شکست می‌دهند. افراسیاب و پیران می‌گریزند؛ سپاه چین و ماچین شکست می‌خورد و تورانیان تارومار می‌شوند. بیژن که در پی افراسیاب است، سرحلقه کمند را به‌سوی او پرتاب می‌کند و تاجش را به بند می‌آورد. طوس خیمه زرنگار افراسیاب را بدست می‌آورد و بر تخت او می‌نشیند. اسیران ایرانی خوش حال و آزاد می‌شوند. سام و جهانگیر با سرکشان به سوی شهر خویش برمی‌گردند. کی خسرو، شاهزاده طیار، به انتقام ویرانی ایران زمین سرزمین توران را ویران و مردان بسیاری را هلاک می‌کنند. اسیران زیادی از توران می‌آورد و شهر کرشیوز را ویران و غارت می‌کند. فرامرز نیز شهر پیران را زیر و زبر می‌کند. پس از سه ماه کی خسرو در آرزوی دیدن ایران با پیروزی و شادی برمی‌گردد.

زمن‌نامه کنیزک در نگاه نخست و در جزییات یادآور یادگار زیریران پهلوی / کوچک و درنگاهی جامع و در کلیات یادآور بخش برجسته‌ای از شاهنامه فردوسی و غررالسیر تعالبی در داستان‌های گشتاسپ و ارجاسپ، اسفندیار و ارجاسپ، و هفت‌خان اسفندیار است. کلیت این ۳ داستان را می‌توان یادگار زیریران پارتی / بزرگ نامید.

### - یادگار زیریران پهلوی

یادگار زیریران از آثار حماسی با ارزش ایرانیست که در *اوستا* (آبان‌یشت، بند ۱۰۹؛ گوش‌یشت، بند ۲۹-۳۱) اشاره‌هایی گذرا به آن موجود است. بنیاد شکل‌گیری این داستان به دوران اشکانی بازمی‌گردد؛ اما نوشتار نهایی آن در روزگار ساسانی به زبان پهلوی (فارسی میانه) هم‌راه با تأثیراتی از زبان پارتی شکل گرفته است. این متن به‌صورت نمایشنامه و با نثری آمیخته به شعر بوده است (ماهیار نوابی، ۱۳۷۴: ۷؛ تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۶۸). متن پهلوی این داستان در *متون پهلوی جاماسپ آسانا* (Jamasp-Asana, 1897-1913: 1-17) به چاپ رسیده و بارها به زبان‌های اروپایی و فارسی ترجمه شده است (ماهیار نوابی، ۱۳۷۴: ۱۱-۱۹؛ آموزگار، ۱۳۹۲: ۵-۱۱).



**خلاصه داستان:** داستان به شرح جنگ گشتاسپ، پادشاه ایران، با ارجاسپ، پادشاه خیونان، می‌پردازد. هنگامی که ارجاسپ از پذیرش دین زردشت از سوی گشتاسپ آگاه می‌شود، نامه‌ای می‌نویسد و ویدرفش جادو و نامخواست هزاران را با دو بیور (ده‌هزار) سپاه به ایران می‌فرستد. آن دو به نزد گشتاسپ بار می‌یابند. آب‌رسام، مهتر دبیران، نامه را با صدای بلند می‌خواند. ارجاسپ در نامه‌اش از گشتاسپ می‌خواهد دین ویژه مزداپرستی را رها کند و هم‌کیش وی باشد و گرنه آماده جنگ شود. گشتاسپ با شنیدن نامه پریشان می‌شود. زریر با اجازه گشتاسپ در پاسخ نامه می‌نویسد که ما دین نو را فرو نمی‌گذاریم و یک‌ماه دیگر شربت مرگ را به شما می‌چشانیم پس برای نبرد به دشت هامون بیایید. ابرسام نامه را مهر کرده و به پیک‌ها می‌دهد. گشتاسپ به برادرش زریر فرمان می‌دهد بر فراز کوه‌ها آتش برافروزد و مردم را از ده‌ساله تا هشتادساله به نبرد فرا بخواند. مردم دسته‌دسته به درگاه گشتاسپ می‌آیند. کاروان سپاه ایران به راه می‌افتد آن‌گونه که گرد و خاک سپاه، خورشید و ماه و ستارگان را می‌پوشاند و روز از شب پیدا نیست. در میانه راه سپاه ایران اردو می‌زند. گشتاسپ بر تخت می‌نشیند و آینده جنگ را از جاماسپ می‌پرسد. جاماسپ نیز آینده جنگ و رویدادهای آن را برایش بازگو می‌کند. روز بعد گشتاسپ و جاماسپ هریک بر سر کوهی به تماشای میدان جنگ می‌نشینند. زریر چون آتش در نیستان به میدان می‌رود و خیونان بسیاری را می‌کشد. ارجاسپ با وعده وزیری و دامادی، ویدرفش جادو را به میدان می‌فرستد. ویدرفش از پشت، زریر را با خنجر می‌کشد. پس از آن بستور، کودک هفت‌ساله، برای کین‌خواهی پدرش، زریر به میدان می‌رود و ویدرفش را با تیر می‌زند. با رشادتهای گرمی‌کرد و اسفندیار در میدان همه خیونان کشته می‌شوند. ارجاسپ گرفتار می‌شود. اسفندیار یک‌دست، پا و گوش وی را می‌برد، یک چشمش را با آتش می‌سوزاند و او را سوار بر خر دم‌بریده‌ای به کشور خویش بازمی‌فرستد.

چکیده‌ای از این داستان در دینکرد، کتاب پنجم ( Madan, 1911: I.436.8-17، ) 437.3-8؛ آموزگار- تفضلی، ۱۳۸۶: بخش ۲، بند ۱۱-۱۲؛ ۳، ۱) و کتاب هفتم (Madan, 1911: II.642.20-643.22)؛ راشد محصل، ۱۳۸۹: بخش ۴، بند ۸۷-۹۰) آمده است (آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵). در بندهشن (بهار، ۱۳۸۰: ۷۲، ۱۴۰؛ Pakzad, 2003: 9.35, 33.15-17) و زند بهمن‌یسن (Anklesaria, 1957: 6.9)؛ راشد محصل، ۱۳۸۵: ۱۲) نیز به این نبردها اشاره شده است. تاریخ‌نگاران پس از اسلام نیز از جمله طبری (۱۳۸۷: ۱/ ۵۶۱-۵۶۳، ترجمه فارسی، ۲/ ۴۷۸)، بلعمی (۱۳۸۰: ۴۶۲-۴۶۳) و مسکویه (۱۳۷۹: ۱/ ۸۶-۸۸، ترجمه فارسی، ۱/ ۸۳-۸۵) به این داستان اشاره کرده‌اند

(خالقی، ۱۳۸۹: ۲، ۲۴۹-۲۵۲). این داستان توسط دقیقی به شعر درآمد و فردوسی آن را در *شاهنامه* (۷۶/۵-۱۴۹) آورده است. ثعالبی نیز (276-263: 1963، ترجمه فارسی، ۱۶۵-۱۷۲) به تفصیل و با کمی اختلاف از این داستان یاد می‌کند (ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۸-۹، ۴۱-۷۶؛ راشد محصل، ۱۳۶۷). روایت ثعالبی در مقایسه با روایت *شاهنامه*، از بسیاری نظرها به متن پهلوی (غیبی، ۱۳۹۰: ۵۹-۶۰) و روایت فردوسی به روایت طبری نزدیک‌تر است (خالقی، ۱۳۹۰: ۶۳۰). گذشته از این دو اثر *یادگار زریران* بیش‌ترین تأثیر را در حماسه‌های زبان گورانی بطور عام و در «*رزم‌نامه کنیزک*» به‌طور خاص داشته است.

– همسان‌سازی *رزم‌نامه کنیزک* با روایت پهلوی *یادگار زریران*

بخش میانی *رزم‌نامه کنیزک* به‌همراه چند قطعه از حماسه‌های گورانی پس از بازشناسی و بازسازی‌های جزئی، روایتی از *یادگار زریران* با دگردیسی نام‌هاست. ساختار نمایشی، چارچوب داستانی و سیر رویدادها (با اختلافات جزئی) در هر دو روایت پهلوی و گورانی یکسان است و در نام شخصیت‌های داستان اختلاف وجود دارد؛ گشتاسپ به کی خسرو، ارجاسپ به افراسیاب، زریر به جهانگیر و فرامرز، بستور کودک به سام نوجوان، اسفندیار به رستم و خانواده گشتاسپ به خانواده رستم دگرگونی یافته‌اند. در روایت‌های دقیقی (ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۴۳-۷۶؛ اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۱۲۹-۱۶۲) و ثعالبی (راشد محصل، ۱۳۶۷؛ خالقی، ۱۳۸۹: ۲/۲۱۹-۲۵۲؛ پریش‌روی، ۱۳۹۰: ۱۸۷-۱۹۶) به این جزئیات اشاره‌ای نشده است:

رزم‌نامه کنیزک	یادگار زریران
– دو نصد هزار سپاه افراسیاب (روایت الف، برگ ۸ الف)	– دو بیور سپاه ارجاسپ (بند ۶)
– حضور کیومرث منشی (روایت الف، برگ ۲۶ ب)	– حضور ابرسام دبیر (بند ۹، ۲۲)
– فراخواندن کودکان ۶ و ۱۰ ساله تا مردان کهن سال به نبرد	– فراخواندن کودکان ۱۰ ساله تا مردان ۸۰ ساله به نبرد (بند ۲۴).
(روایت الف، برگ ۲۷ الف، ۳۱ ب؛ روایت ب، ص ۲۳۳، ۲۳۴).	– فرمان گشتاسپ به آوردن «دار/ گال» <sup>۷</sup> (= دارودسته/ سپاه)
– فرمان کی خسرو به آوردن «سپاه» و نیاوردنش برابر است	و نیاوردنش برابر است با به دار آویخته شدن (بند ۲۵).
با از دست دادن سر. (روایت الف، برگ ۲۸ ب)	– حضور بستور کودک (۷-۱۰ ساله) در صحنه‌های نبرد
– حضور سام نوری (نوجوان) در صحنه‌های نبرد (روایت الف، برگ ۲۵ الف)	(بند ۷۹، ۹۵)
– گشوده‌بودن «در خیر» بر سام (روایت الف، برگ ۱۱۸ الف)	– بر «بخت» بودن بستور (بند ۹۰)
– واگویه سام به نازمودگی خود در جنگ (روایت الف، برگ ۲۵ الف)	– واگویه بستور به نازمودگی خود در جنگ (بند ۱۰۱).

با این رویکرد خلاصه داستان در هر دو روایت چنین است:

ارجاسپ/ افراسیاب با دو ده هزار/ دو نُه صد هزار سپاهی به ایران می‌آید. گشتاسپ/ کی خسرو پیکی را که نامه‌ای آورده می‌پذیرد. ابرسام دبیر/ کیومرث منشی نامه را برای شاه می‌خواند. شاه با شنیدن مضمون نامه خشمگین می‌شود. زریر/ زال با دیدن آشفتگی شاه پیشنهاد می‌کند نامه را پاسخ دهد. شاه دستور می‌دهد تا جار بزنند/ نامه بنویسند که هیچ‌کس حتا کودکان ده‌ساله/ شش و ده‌ساله تا مردان هشتادساله/ کهن‌سالان در خانه نمانند و با دار و دسته خود برای جنگ حاضر شوند؛ زیرا هرکس که نیاید به دار آویخته می‌شود/ سرش را از دست می‌دهد. مردم دسته‌دسته با صدای تنبک و نای/ دهل به درگاه می‌آیند. کاروان به راه می‌افتد، گرد و غبار آن ماه و خورشید را می‌پوشاند و بانگ سپاه و هیاهوی میدان به آسمان و دوزخ/ پرده زمین می‌رسد. جاماسپ آینده و مرگ فرزندان گشتاسپ/ رستم را پیشگویی می‌کند. گشتاسپ/ کی خسرو با شنیدن رویدادهای جنگ از تخت بر زمین می‌افتد. اسفندیار/ رستم، گشتاسپ/ کی خسرو را دوباره بر روی تخت بازمی‌گرداند. نبرد آغاز می‌شود. ارجاسپ/ افراسیاب میدان نبرد را نظاره می‌کند. زریر/ جهانگیر مردانه کارزار می‌کند. ارجاسپ/ افراسیاب می‌گوید: هرکس زریر/ جهانگیر را بکشد دخترم و وزیری/ دخترم و هرچه را بخواهد به او می‌دهم. ویدرفش/ پلنگ به میدان می‌رود. .. بستور/ سام از پی پدر/ عمو به نبرد می‌رود. .. بستور/ سام از میدان برمی‌گردد. گشتاسپ/ فرامرز دوباره بستور کودک/ سام نوجوان را چون بر بخت است/ در خیر بر رویش گشوده شده، به میدان می‌فرستد. بستور/ سام دلیرانه کارزار می‌کند. ارجاسپ/ افراسیاب به رزمگاه می‌نگرد و رو به سپاه می‌گوید: این کودک/ نوجوان ما را به تنگ آورده است. ویدرفش/ کوزیب بر پای خاسته و به میدان نبرد می‌رود. بستور/ سام به ناآزمودگی خود در رزم اشاره می‌کند، اما سرانجام ویدرفش/ کوزیب را می‌کشد. اسفندیار و گرامی‌کرد/ رستم و جهاندار نیز در حال نبرد هستند. گرامی‌کرد/ جهاندار درفش شاهی/ زنجیر تیمور را با دندان برمی‌دارد/ می‌برد. و در پایان ارجاسپ/ افراسیاب با ستاندن یک دست و پایش/ تاجش توسط اسفندیار/ بیژن به کشور خویش بازمی‌گردد.

### - یادگار زریران پارتی

اگرچه پیشینه یادگار زریران به متنی اوستایی می‌رسد (تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۶۸) اما در اوستای موجود جز اشاره‌هایی به شخصیت‌های آن مطلب دیگری نیامده است. نام متن نشان می‌دهد که این حماسه پیرامون شخصیت زریر<sup>۸</sup> بوجود آمده است. فروهر

زریر در فروردین‌یشت (بند ۱۰۱) ستوده شده است. او از آناهیتا یاری می‌خواهد تا ارجاسپ خیون را در میدان جنگ شکست دهد و آناهیتا وی را کامیاب می‌کند (آبان‌یشت، بند ۱۱۲-۱۱۴). باتوجه به این دو یادکرد در *اوستا* (Bartholomae, 1961: 1682) و زمان تألیف این دو یشت (کریستن‌سن، ۱۳۸۸: ص ۱۱۷) شخصیت زریر در روزگار هخامنشی و پیش از آن شناخته شده بوده و احتمالاً پیرامون نام وی داستان‌های دیگری وجود داشته و در روزگار خود تأثیرگذار بوده است. در پایان روزگار هخامنشی خارس میتیلنی<sup>۹</sup> (سده ۴ پ.م) بنابر گزارش آثانیوس<sup>۱۰</sup> (سده ۲ م، آثنایس، ۱۳۸۶: ۵۵-۵۷) داستانی عاشقانه از سرزمین ماد (بویس، ۱۳۸۴: ۱۵۹؛ گرشویچ، ۱۳۷۸: ۱۴، ۲۹) روایت می‌کند که شخصیت اصلی آن زردیارس<sup>۱۱</sup> (= زریر) است. به احتمال فراوان می‌توان گفت که نام زردیارس جانشینی هخامنشی برای شخصیت مادی داستان است که از نام وی آگاهی نداریم و در اصل داستان این نام، نامی مادی بوده است. در گردشی دیگر از زردیارس به گشتاسپ دگرگون شده و به داستان گشتاسپ و کتابون *شاهنامه* (۷۱-۴/۵) راه یافته است و نام‌گردانی گسترده‌ای در آن روی داده است.<sup>۱۲</sup>

شخصیت دیگر *یادگار زریران* گشتاسپ است که در *گاهان* (یسن ۴۶، بند ۱۴) بارها از وی به نیکی یاد شده است. در *یشت‌ها* به سه کردار مهم گشتاسپ در پیوند با *یادگار زریران* اشاره شده است. در فروردین‌یشت (بند ۹۹-۱۰۰) به پذیرش دین زردشت از سوی وی و در زامیادیش (بند ۸۶-۸۷) و آبان‌یشت (بند ۱۰۸-۱۱۰) به پیروزی وی بر ارجاسپ خیون اشاره شده است. در ارت‌یشت (بند ۴۹-۵۲) گشتاسپ از آرت<sup>۱۳</sup> می‌خواهد تا وی را بر ارجاسپ خیون در میدان کارزار پیروز کند و وی را برای رهایی دخترانش، همای و واریدکنا<sup>۱۴</sup> (= به‌آفرید)، از دست ارجاسپ و برگرداندن آنان به خانه یاری کند و ارت وی را کامیاب می‌سازد. برپایه این اشاره‌های اندک پس از آن‌که گشتاسپ دین بهی را از زردشت می‌پذیرد، ارجاسپ بر وی می‌تازد و دو دخترش را به اسارت می‌برد؛ گشتاسپ بر ارجاسپ پیروز می‌شود و همای و به‌آفرید را آزاد می‌کند.

باتوجه به آن‌که فروردین‌یشت به دوران‌های کهن ایرانی پیش از هخامنشیان می‌پردازد و زامیادیش نیز احتمالاً در دوران پیش از هخامنشی یا اوایل آن تنظیم شده، بنظر می‌رسد این داستان به‌گونه‌ای در روزگار پیش از هخامنشیان و اوایل آن رایج بوده است، هم‌چنین وجود این داستان در ارت‌یشت و آبان‌یشت که مربوط به سده‌های پیش از چهارم میلاد و هم‌زمان با اردشیر دوم هخامنشی (حک: ۴۰۴-۳۵۸ پ.م) است، دلیلی بر رواج این داستان در روزگار هخامنشیان است. اشاره به این مطالب در گوش‌یشت (بند ۲۹-۳۲) که مربوط به دوران اشکانیست<sup>۱۵</sup> نیز بیانگر رواج *یادگار زریران* در این

دوران است. اما نکته مهم آن شخصیت اصلی *یادگار زیریران* در دوران هخامنشی و اشکانی گشتاسپ است که ارجاسپ را شکست داده و دخترانش را آزاد می‌کند. نکته درخور نگرش دیگر آن است که گویا کردار کشته‌شدن ارجاسپ به دست زیریران نمونه اصلی است که اشاره آبان‌یشت (بند ۱۱۲-۱۱۴) و نام داستان نیز می‌تواند گویای این نام‌گردانی از زیریران به گشتاسپ باشد و همسان با نام‌گردانی زردیارس به گشتاسپ در *شاهنامه* است.

بنابر این اشارات می‌توان به روایت‌های اوستایی، هخامنشی و پارتی از این داستان باور داشت، بویژه آن که نسخه‌ای اشکانی از این داستان وجود داشته است (بویس، ۱۳۸۹: ۱۴۲؛ غیبی، ۱۳۹۰: ۵۶) احتمالاً این نسخه اشکانی باتوجه به گوش‌یشت برپایه همان سه کردار گشتاسپ یعنی پذیرفتن دین زردشت، کشتن ارجاسپ و آزادی دختران بوده است. داستان *یادگار زیریران* پارتی در گذر از دوران پارتی به ساسانی تغییرات گسترده‌ای پذیرفته و در سده نهم میلادی / سوم هجری به نگارش درآمده است (بویس، ۱۳۸۹: ۱۴۲). نسخه موجود *یادگار زیریران* خلاصه‌ای از آن چه در روزگار پارتی وجود داشته هم‌راه با دگرگونی‌ها ست و تنها بخش بدون تغییر آن دین‌پذیری گشتاسپ است. این خلاصه را می‌توان *یادگار زیریران* کوچک نامید. در این متن کشتن ارجاسپ از گشتاسپ به اسفندیار و در متون عربی و فارسی پس از اسلام آزادی دختران گشتاسپ نیز به اسفندیار واگذار شده که به‌نوبه خود به روایت‌های خدای‌نامه برمی‌گردد. نکته مهم دیگر آن است که در متن موجود یک‌بار (بند ۲۹) به نام «رستم» اشاره شده است.

سنجش متن *یادگار زیریران* با روایت فشرده اوستایی آن — رایج در دوران هخامنشی و اوایل اشکانی — آشکار می‌سازد که اسفندیار در آن نقشی نداشته و شاید در روزگار هخامنشی به نام اسفندیار و در دوران اشکانی هم به نام رستم — بدون آن که نقشی داشته باشد — اشاره شده باشد. با توجه به یادکرد نام رستم و اسفندیار در درخت آسوریک (بند ۷۰-۷۱)، این دو پهلوان در روزگار اشکانی بخوبی برای مردم شناخته شده، بوده‌اند.<sup>۱۶</sup> پس در دوران اشکانیان و بویژه ساسانیان با دو افزوده در متن *یادگار زیریران* مواجهیم که می‌توان آن‌ها را «اسفندیارافزایی» و «رستم‌افزایی» نامید. داستان *یادگار زیریران* بطور طبیعی یکی از منابع مهم گردآوردندگان *خدای‌نامه‌های* دوران ساسانی بوده است. اگرچه از این *خدای‌نامه‌ها* چیزی باقی نمانده است؛ اما دو سرچشمه مهم در دوران پس از اسلام نشانگر گزارش *خدای‌نامه* از داستان *یادگار زیریران* است. نخست روایت طبری و دیگر روایت گردآوردندگان *شاهنامه* / *ابومنصوری*.

## - غررالسیر و شاهنامه

در گزارش فشرده طبری (۱۳۸۷: ۱/ ۵۶۱-۵۶۴، ترجمه فارسی، ۲/ ۴۶۱-۴۶۸). و گزارش‌های برگرفته از آن: بلعمی (۱۳۸۰: ۴۶۱-۴۶۸)، مسعودی (۱۹۶۵: ۱/ ۵۶۱-۵۶۳، ترجمه فارسی، ۲/ ۴۷۶)، مسکویه (۱۳۷۹: ۱/ ۸۶-۹۰، ترجمه فارسی، ۱/ ۸۲-۸۵)، ابن اثیر (۱۳۸۵: ۱/ ۲۷۳-۲۷۵، ترجمه فارسی، ۲/ ۱۴۱-۱۴۶) سه رکن مهم یادگار زربیران بزرگ دین‌پذیری گشتاسپ، کشتن ارجاسپ و آزادی دختران دیده می‌شود، اما دو رکن داستان یعنی کشتن ارجاسپ و آزادی دختران به اسفندیار منتقل شده است. ازسوی دیگر در مقایسه با متن پهلوی یادگار کشتن بیدرفش نیز از بستور به اسفندیار واگذار شده است. اگرچه مطلبی از روایت شاهنامه/ابومنصوری باقی نمانده است، اما باتوجه به دو روایت شاهنامه و غررالسیر خلاصه روایت ابومنصوری را (البته با تأکید بر نکات مشترک) می‌توان به سه داستان مستقل تقسیم کرد. البته از آنجایی که رزم‌نامه کنیزک همانند یادگار زربیران پهلوی به غررالسیر ثعالبی نزدیک‌تر است خلاصه این داستان‌ها برپایه روایت ثعالبی آورده می‌شود:

## ۱- گشتاسپ و ارجاسپ (غررالسیر، ص ۲۵۵-۲۷۶، ترجمه فارسی،

ص ۱۶۲-۱۷۲؛ شاهنامه، ۱۵/ ۷۶-۱۴۹)

گشتاسپ پس از بازگشت از روم به جای پدر به پادشاهی می‌نشیند. گشتاسپ دین نو را پذیرفته و به یاری برادرش زریر و پسرش اسفندیار آیین زردشت را در سراسر کشور گسترش می‌دهد. در این میان گشتاسپ در نامه‌ای ارجاسپ را به آیین زردشت فرامی‌خواند. پس از آن سپاهی فراهم می‌کند و با ویژگیان خود به راه می‌افتد. جاماسپ در پیشگویی خود از مرگ عزیزان گشتاسپ و پیروزی وی در فرجام نبرد خبر می‌دهد. گشتاسپ با شنیدن این سخن بیهوش می‌شود. پس از به هوش آمدن از تخت به زیر آمده و شروع به گریستن می‌کند، اما با اندرزهای جاماسپ آرام می‌گیرد. فردای آن روز سپاه را حرکت داده و روبه‌روی سپاه ارجاسپ می‌رسد. گشتاسپ در بالای کوهی نشسته و به تماشای میدان نبرد می‌پردازد. فردای آن روز نبرد تن‌به‌تن آغاز می‌شود. در روز هشتم چند تن از پسران گشتاسپ کشته می‌شوند. گرامی‌کرد، پسر جاماسپ نیز به میدان می‌رود؛ درفش کاویان را که بر زمین افتاده، به دندان می‌گیرد و هم‌چنان شمشیر می‌زند. سرانجام زریر به میدان نبرد می‌رود. ارجاسپ ازدواج با دخترش را جایزه کشتن زریر تعیین می‌کند. بیدرفش به میدان نبرد آمده، از پشت خنجری به زریر می‌زند؛ او را می‌کشد و اسب وی را برای ارجاسپ می‌برد. بستور به خون‌خواهی پدر رفته، خردسالی و ناتوانی خود را به بیدرفش گوشزد می‌کند و با تیری بیدرفش را از اسب به زمین

می‌افکند و سر او را که از تن جدا کرده برای گشتاسپ می‌آورد. سپس اسفندیار، گرامی کرد و بستور بر تورانیان می‌تازند و آنان را شکست می‌دهند، اما ارجاسپ می‌گریزد. بستور ارجاسپ را تا جیحون دنبال می‌کند، اما ارجاسپ از دست وی می‌گریزد.

۲- **اسفندیار و ارجاسپ** (غرر/السیر، ص ۲۷۷-۳۰۲، ترجمه فارسی، ص ۱۷۲-۱۸۴؛ شاهنامه، ۵/ ۱۵۰-۲۸۰)

پس از فرار ارجاسپ، اسفندیار به سر و سامان دادن کشور و گسترش دین زردشت می‌پردازد. گشتاسپ اسفندیار را به نافرمانی متهم کرده و دستور می‌دهد او را با غل و زنجیر به زندان بیدانند. پس از آن گشتاسپ پایتخت را ترک کرده و به اطراف کشور می‌رود. در این میان ارجاسپ نیز فرصت را غنیمت شمرده و به ایران می‌تازد؛ آتشکده‌ها را ویران می‌کند؛ لهراسپ سالخورده و بسیاری از هیبردان و موبدان و مردم را می‌کشد و دختران گشتاسپ را به اسیری می‌برد. (یکی از همسران گشتاسپ خبر هجوم ارجاسپ را به شاه و سپاهیانش می‌رساند). گشتاسپ جاماسپ را به‌سوی اسفندیار می‌فرستد و وی را به یاری فرامی‌خواند. اسفندیار سپاهی گرد می‌آورد و برای نبرد به راه می‌افتد. خبر آزادی اسفندیار و آمدن وی به نبرد به گوش تورانیان می‌رسد. ارجاسپ گرگسار را به فرماندهی سپاه برمی‌گزیند. اسفندیار گرگسار را اسیر کرده و به نزد گشتاسپ می‌آورد. پس از این ماجرا ارجاسپ از راه بیابان می‌گریزد. سپاهیان ارجاسپ نیز تسلیم می‌شوند و اسفندیار به آنان زینهار می‌دهد. اسفندیار جامه رزم را از تن به در آورده، جامه نیایش می‌پوشد و خدا را ستایش می‌کند. گشتاسپ از اسفندیار می‌خواهد جان شاه ترکان را بستاند و خواهرانش را از بند آزاد کند تا پس از آن پادشاهی را به وی بسپارد.

۳- **هفت‌خان اسفندیار** (غرر/السیر، ص ۳۰۲-۳۳۹، ترجمه فارسی، ص ۱۸۴-۲۰۲؛ شاهنامه، ۵/ ۲۱۹-۲۸۹)

اسفندیار برای کشتن ارجاسپ و آزادی خواهرانش راهی رویین‌دژ می‌شود، وی پس از طی هفت‌خان (نبرد با اژدها، نبرد با شیران، نبرد با اژدها، کشتن زن جادو، کشتن سیمرغ، گذر از برف و رفتن به رویین‌دژ) وارد رویین‌دژ می‌شود و در میهمانی شبانه ارجاسپ دو پسر او و بزرگان توران را می‌کشد. پس از آن ارجاسپ را کشته، سر وی را از تن جدا می‌کند و شهر توران را غارت می‌کند. اسفندیار فرمان‌روایی هریک از شهرهای توران را به یکی از سرداران خود می‌سپارد و با بسیاری از اسیران تورانی و دو خواهر خود به ایران بازمی‌گردد.

در روایت‌های ثعالبی و فردوسی سه تکرار مهم که در واقع ساختار اصلی داستان است دیده می‌شود:

- تکرار (۱) آمدن گشتاسپ به ایران
  - (۱-۱) به پادشاهی نشستن گشتاسپ
  - (۲-۱) به گاه آمدن از رزمگاه و گسترش دین زردشت
  - تکرار (۲) هجوم ارجاسپ به ایران
  - (۱-۲) در آغاز پادشاهی گشتاسپ
  - (۲-۲) در میانه پادشاهی گشتاسپ
  - تکرار (۳) نبرد اسفندیار با ارجاسپ
  - (۱-۳) فرار ارجاسپ در پایان نبرد یکم از دست اسفندیار.
  - (۲-۳) فرار ارجاسپ در پایان نبرد دوم از دست اسفندیار.
  - (۳-۳) کشته شدن ارجاسپ به دست اسفندیار در پایان هفت‌خان
- اگر از این سه تکرار عناصر اصلی داستان را در نظر بگیریم و تکرارهای فرعی را حذف کنیم به سه رویداد مهم دست می‌یابیم:

- (۱) به پادشاهی نشستن گشتاسپ و پذیرش دین زردشت
  - (۲) هجوم ارجاسپ به ایران پس از زردشتی شدن گشتاسپ
  - (۳) کشتن ارجاسپ و بریدن سر وی به دست اسفندیار
- این سه رویداد در واقع همان طرح داستان یادگار زریران است:
- (۱) پذیرش دین زردشت توسط گشتاسپ
  - (۲) هجوم ارجاسپ به ایران پس از زردشتی شدن گشتاسپ
  - (۳) بریده شدن دست و پا و گوش ارجاسپ توسط اسفندیار
- روایت‌های *غررالسیر* و *شاهنامه* و *یادگار هرسه* با هجوم ارجاسپ آغاز و با شکست وی به پایان می‌رسد، حال اگر تکرارهای فرعی حذف شود، در *غررالسیر* و *شاهنامه* قطعات و عناصری وجود دارد که نشانگر نوعی بی‌نظمی است. ظاهراً بعضی از این قطعات در جای اصلی خود قرار نگرفته‌اند. به عنوان مثال اگر «آمدن گشتاسپ به ایران برای بار دوم» حذف شود رویداد پس از آن یعنی «بازداشت اسفندیار» و «خبررسانی یکی از همسران گشتاسپ به وی» با متن داستان ناهماهنگ است.
- مهم‌ترین ناهماهنگی در انتقال *یادگار زریران* به *خدای‌نامه* و از راه *خدای‌نامه* به گزارش‌های طبری، بلعمی و... از راه *شاهنامه ابومنصوری* به *شاهنامه فردوسی* و *غررالسیر ثعالبی*، دگرگونی در سونوشت ارجاسپ است. در پایان *یادگار زریران* اسفندیار



ارجاسپ را گرفتار کرده، یک دست، پا و گوش وی را می‌برد؛ یک چشم وی را درمی‌آورد و او را به شهر خود بازپس می‌فرستد. این روند با ادامه داستان در روایت‌های دیگر ناسازگار است زیرا ارجاسپ پس از پایان یادگار زیریران در طبری، بلعمی، فردوسی و ثعالبی در رویین‌دژ سالم است و این در حالی است که در این روایت‌ها ارجاسپ سالم می‌گریزد و دوباره به ایران می‌تازد و دیگر باره می‌گریزد تا این‌که در پایان هفت‌خان توسط اسفندیار کشته و سرش از تن جدا می‌شود. با توجه به روند منطقی داستان احتمال زنده ماندن فردی با دست و پای بریده بسیار کم است و در صورت زنده ماندن هم توان حضور در میدان‌های جنگ و نبردهای تن به تن را ندارد.

نولدکه (۱۳۵۷: ۲۲) بر آن است که «وقتی که نامه زیریران را جزو دیوان جامع کردند، لازم شد که همان قسمت آخر را حذف کنند». کیا (۱۳۷۵: ۳۵) نیز سرانجام ارجاسپ در یادگار را، بازتابی از ویژگی نمایشی یادگار می‌داند نه سرنوشت حقیقی ارجاسپ. وی می‌نویسد «به گمان نزدیک به یقین این تصویر ارجاسپ نمایشی است از آدمک مسخره‌ای که در پایان مراسم بر خری می‌نشانند و به احتمال قوی می‌سوزانند. .. و به گمان ما آدمک ارجاسپ را بر خری دم‌بریده می‌نشانند و می‌گردانند و شاید هم. .. به آتش می‌کشند.» این دو نظر پذیرفتنی نمی‌نماید بلکه سرنوشت واقعی ارجاسپ که در پایان یادگار آمده در گزارش‌های طبری، بلعمی، فردوسی و ثعالبی در پایان هفت‌خان اسفندیار آمده و دو بار گریختن ارجاسپ افزوده‌هایی بر متن اصلی داستان است که روند نخستین را آشفته کرده است. تازش دوباره ارجاسپ به ایران نیز برگرفته از تازش نخستین او به ایران است؛ به عبارتی از آغاز پادشاهی گشتاسپ تا سرنوشت ارجاسپ روایتی بلند از یادگار زیریران است که با تکرارها و افزوده‌ها به سه داستان گشتاسپ و ارجاسپ، اسفندیار و ارجاسپ و هفت‌خان اسفندیار تقسیم شده است.

روایت فردوسی نسبت به ثعالبی در کلیت داستان به روایت طبری نزدیک‌تر است و روایت ثعالبی در داستان گشتاسپ و ارجاسپ با متن پهلوی یادگار زیریران همخوانی بیش‌تری دارد (خالقی، ۱۳۸۹: ۲/۲۳۴؛ غیبی، ۱۳۹۰: ۵۹). اگرچه در این دو متن تفاوت‌های مهمی هم دیده می‌شود:

- در *غرر/السیر* زردشت از آذربایجان گسترش دین خود را آغاز می‌کند و در شاهنامه از بلخ.

- در *غرر/السیر* گشتاسپ به ارجاسپ نامه می‌نویسد و در یادگار و شاهنامه ارجاسپ به گشتاسپ.

- در *غرر/السیر* گشتاسپ پس از به هوش آمدن از تخت به پایین می‌آید، اما در یادگار پس از بیهوشی از تخت بر زمین می‌افتد و با خواهش چهار پهلوان به تخت باز نمی‌گردد و تنها بار پنجم به خواهش اسفندیار بر تخت می‌نشیند. در *شاهنامه* فقط بخش مربوط به اسفندیار آمده است.

- در *غرر/السیر* گشتاسپ به تورانیان زینهار می‌دهد اما در *شاهنامه* اسفندیار. پس از این بررسی‌ها با برداشتن نمونه‌های تکراری و ناهماهنگ از روایت‌های طبری، بلعمی، دقیقی- فردوسی و ثعالبی، می‌توان به طرحی مشترک در این چهار منبع دست یافت که هسته اصلی *یادگار زریران* در روزگار اشکانی بوده است:

- پذیرش دین زردشت از سوی گشتاسپ
- لشکرآراستن ارجاسپ و تاختن به ایران
- فراخوان گشتاسپ برای دفاع
- نبرد زریر و بیدرفش و مرگ زریر
- نبرد بستور و ویدرفش و مرگ ویدرفش
- گرفتاری ارجاسپ و بریده شدن دست و پا و گوش وی و بازگرداندن وی
- آزادی اسیران
- بازگشت به ایران

این طرح همراه با افزایه‌هایی از جمله اسفندیارافزایی به *خدای‌نامه‌های* دوران ساسانی و سپس به متون فارسی و عربی پس از اسلام از جمله *شاهنامه ابومنصور* راه یافته است. این ساختار داستانی همراه با رستم‌افزایی به جای اسفندیارافزایی در متن یادگار زریران بخوبی یادآور ساختار حماسه *رزم‌نامه کنیزک* به زبان گورانی است که در زیر به همسان‌سازی این دو پرداخته می‌شود.

نمودار تطبیقی ساختار یادگار زیران پارتی

یادگار زیران پهلوی	غررالسیر و شاهنامه	رزم‌نامه کنیزک
_____	نبودن گشتاسپ در ایران	نبودن کی خسرو در ایران
_____	در بازداشت بودن اسفندیار	رفتن رستم به سیستان
تاختن ارجاسپ به ایران	تاختن ارجاسپ به ایران	تاختن افراسیاب به ایران
_____	خبر آوردن بانوی گشتاسپ	خبر آوردن کنیزک
نبردهای پهلوانان	نبردهای پهلوانان	نبردهای پهلوانان
نبرد زریر و بیدرفش	نبرد زریر و بیدرفش	رزم جهانگیر و پلنگ
مرگ زریر به دست بیدرفش	مرگ زریر به دست بیدرفش	مرگ پلنگ به دست سام
نبرد بستور و بیدرفش	نبرد اسفندیار/ بستور و بیدرفش	رزم فرامرز و کوزیب
مرگ بیدرفش به دست بستور	مرگ بیدرفش به دست اسفندیار/ بستور	مرگ کوزیب به دست سام
آمدن نامه ارجاسپ	آمدن نامه ارجاسپ	آمدن پیک با نامه به سوی
فراخوان گشتاسپ	فراخوان گشتاسپ	کی خسرو
_____	فراخوان گشتاسپ	فراخوان کی خسرو
_____	رفتن جاماسپ به سوی اسفندیار	رفتن پیک و زرعلی به سوی
_____	دیدار جاماسپ و اسفندیار	رستم
_____	آمدن اسفندیار به میدان	دیدار رستم و زرعلی
شکست ارجاسپ	آمدن اسفندیار به نزد گشتاسپ	آمدن رستم به میدان
گرفتاری ارجاسپ	شکست ارجاسپ	آمدن رستم به نزد کی خسرو
جداکردن دست و پای ارجاسپ	گرفتاری ارجاسپ	شکست افراسیاب
بازگشت ارجاسپ	جداکردن سر ارجاسپ	گرفتاری افراسیاب
_____	_____	جداکردن تاج از افراسیاب
_____	آزادی دختران	بازگشت افراسیاب
_____	بازگشت به ایران	آزادی اسیران
_____	_____	بازگشت به ایران

- همسان‌سازی رزم‌نامه کنیزک با روایت پارتی یادگار زیران پارتی  
 رزم‌نامه کنیزک با تاخت و تازهای افراسیاب/ ارجاسپ با دو نُه‌صدهزار سپاهی به  
 ایران پس از به پادشاهی نشستن کی خسرو/ گشتاسپ آغاز می‌شود. افراسیاب/ ارجاسپ  
 پس از هجوم به ری/ بلخ و ویرانی آن‌جا و شکست دادن سپاهیان ایرانی، بسیاری از زنان  
 و دختران/ دختران گشتاسپ را به اسیری می‌برد. کنیز ویژه کی خسرو/ یکی از همسران  
 گشتاسپ خبر ویرانی ایران به دست افراسیاب/ ارجاسپ را به ایرانیان می‌رساند و از

نبودن شاه و رستم/ اسفندیار می‌نالد. افراسیاب/ ارجاسپ برای مبارزه با جهانگیر/ زیر، پلنگپوش/ بیدرفش را به میدان می‌فرستد. در این نبردها تمامی سربازان ایرانی/ تعدادی از فرزندان گشتاسپ کشته می‌شوند. در این بین کوزیب/ بیدرفش، پهلوان تورانی به میدان می‌آید و فرامرز/ گشتاسپ، سام نوجوان/ بستور کورک را به مبارزه با وی می‌فرستد. در این نبرد سام/ بستور وی را در حضور افراسیاب/ ارجاسپ می‌کشد. خبر هجوم افراسیاب/ ارجاسپ به ایران را پیکی برای کی خسرو/ گشتاسپ می‌آورد. کی خسرو/ گشتاسپ پیکی — زرعلی/ جاماسپ — را به سوی رستم/ اسفندیار می‌فرستد و او را فرامی‌خواند. رستم/ اسفندیار به سوی ایران به راه می‌افتد، به سپاه توران می‌تازد و سپاه را درهم می‌شکند. افراسیاب/ ارجاسپ فرار می‌کند و بیژن/ بستور افراسیاب را دنبال می‌کند. رزم‌نامه کنیزک/ یادگار زیران پارتی با فرار افراسیاب/ مرگ ارجاسپ، آزادی اسیران ایرانی/ دختران گشتاسپ، غارت توران به دست فرامرز/ اسفندیار، بازگشت رستم به سیستان/ بازگشت اسفندیار به ایران، بازگشت کی خسرو/ گشتاسپ به ایران به پایان می‌رسد.

### نتیجه‌گیری

رزم‌نامه کنیزک از ناب‌ترین حماسه‌های ملی به زبان گورانی در غرب ایران است. این داستان با رویکردی نمایشی که در زیرساخت داستان نهفته است روایت‌های گفتاری و نوشتاری چندی در غرب ایران دارد. این رویکرد نمایشی و کنش‌های داستان در بخش میانی بخوبی یادآور داستان یادگار زیران به زبان پهلوی ساسانیست. با مقایسه ساختار دو داستان درمی‌یابیم که بخشی از رزم‌نامه کنیزک دقیقاً روایت یادگار زیران پهلوی موجود — خلاصه یادگار زیران پارتی — است که در غرب ایران روایت می‌شده است و در آن زردشتی‌زدایی و رستم‌افزایی گسترده‌ای صورت گرفته است؛ به عبارتی دیگر عناصر زردشتی آن حذف و رستم و خانواده‌اش جایگزین پهلوانان یادگار زیران شده است. کی خسرو و افراسیاب نیز که شخصیت‌های شناخته‌شده تری هستند به ترتیب جایگزین گشتاسپ و ارجاسپ شده‌اند.

در یک نگاه کلی رزم‌نامه کنیزک یادآور بخش مهمی از شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی یعنی ۳ داستان گشتاسپ و ارجاسپ و اسفندیار و ارجاسپ، و هفت‌خان اسفندیار است. تکرار پی‌درپی کنش‌های بازگشت گشتاسپ به ایران، هجوم ارجاسپ و فرار او نشانگر شکسته‌شدن داستان اصلی به ۳ داستان است که با حذف تکرارهای فرعی صورت نخستین و اصلی یادگار زیران که می‌تواند همان روایت روزگار

پارتی باشد بدست می‌آید. داستان بدست آمده با بعضی تغییرات جزئی دقیقاً همان رزم‌نامه کنیزک است که در آن نام‌گردانی صورت گرفته است.

به هر روی می‌توان گفت یادگار زیریران پارتی در دو شاخه غربی و شرقی روایت شده است: در شاخه غربی به‌گونه کامل و مستقیم به رزم‌نامه کنیزک به زبان گورانی رسیده و در شاخه شرقی بصورت خلاصه به یادگار زیریران پهلوی و بصورت کامل - البته با ساختارشکنی - به خدای‌نامه، شاهنامه ابومنصوری و سپس شاهنامه و غررالسییر رسیده است. اگر رزم‌نامه کنیزک را با غررالسییر و شاهنامه مقایسه کنیم، به غررالسییر نزدیک‌تر است. ازسویی غررالسییر نیز در مقایسه با شاهنامه به یادگار زیریران پهلوی شباهت بیش‌تری دارد. هم‌چنین رزم‌نامه کنیزک نسبت به غررالسییر و شاهنامه به یادگار زیریران پهلوی نزدیک‌تر است که نشانه‌ای از اصالت و دیرینگی رزم‌نامه کنیزک است.

### پی‌نوشت

۱. اکبری مفاخر، آرش، «دارجنگه»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (زیر چاپ).
۲. اکبری مفاخر، آرش، «کنیزک، رزم‌نامه»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران (زیر چاپ).
۳. اکبری مفاخر، آرش، «رستم و زنون»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران (زیر چاپ).
۴. اکبری مفاخر، آرش، «رستم و زردهنگ»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران (زیر چاپ).
۵. اکبری مفاخر، آرش، «زرعلی»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران (زیر چاپ).
۶. یادگار زیریران و چند نمونه از دیگر حماسه‌های گورانی:
  - فراخواندن مردم برای جنگ (جارزدن زیریر = جارزدن طوس) جنگنامه رستم و زنون - هفت‌لشکر گورانی، برگ ۱۲۵ الف)
  - از آمدن پیک تا فراخواندن مردم (برزو و فولادوند، ص ۱۵۲-۱۵۳)
  - پیشگوی جاماسپ (هفت‌لشکر گورانی، برگ ۳۵۸ ب- ۳۵۹ الف)
  - افتادن پادشاه (گشتاسپ/ کی خسرو) از تخت (برزو و فولادوند، ص ۱۳۹)
  - بخشیدن دختر (همان، ص ۱۷۳)
  - به دندان کار برآوردن (رستم و زردهنگ، ص ۳۴)
- اکبری مفاخر، آرش، «یادگار زیریران و رزم‌نامه کنیزک» مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، دی‌ماه ۱۳۹۳، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (زیر چاپ).
۷. نیبرگ (1964-1974: I.20.7, II.80) آن را gāl خوانده و به «گله، رعایا، بندگان» معنی کرده‌است. مهرداد بهار (۱۳۷۵: ۲۶۵) با توجه به نظر صادق کیا آن را به

«دار و دسته» معنی کرده است. تفضلی (1970: 87-93)، ترجمه فارسی، ص ۱۷۴-۱۷۶) این واژه را dār خوانده و به معنی «شمشیر» آورده است (هم‌چنین ماهیار نوابی، ۱۳۷۴: ۱۵، ۸۶؛ آموزگار، ۱۳۹۲: ۱۹). شاکری (۱۳۸۱: ۶۰۲-۶۰۳) با توجه به معنی نیبرگ، بازتاب آن را در ترجمه دقیقی در واژه «مرزداران» می‌بیند (شاهنامه: ۵/ ۲۹۸/ ۱۰۵). بویس (1990: 78) این واژه را معنی نکرده است. گل (gal / gâl) در زبان‌های کردی و گورانی نیز به معنای دسته و ملت بکار می‌رود (هژار، ۱۳۸۵: ۷۳۲). در زبان لری گل «به معنای گروه‌های کار است. این گروه‌های کار و یاری که مرکب از عده‌ای مرد و زن می‌شوند (از کودک ۶ ساله تا پیرزن و پیرمرد ۹۰ ساله) به یاری برمی‌خیزند. حتا در جنگ‌های طایفه‌ای و کمک‌های دیگر نیز این اتحاد و حمایت دیده می‌شود» (شادابی، ۱۳۷۷: ۱۴۲). معنی نیبرگ و بهار به روایت گورانی بسیار نزدیک است.

8. Av: Zairi. Vairi. Ph: Zarēr.

برای ریشه‌شناسی نام وی نک:

Hübschmann, 1895: 69, no.654; Justi, 1963: 382b-383a; Mayrhofer, 1979: I/104, no.414

9. Chares of Mytilene.

10. Athenaeus

11. Zariadres.

۱۲. دارمستتر زردیارس را فرمی واسطه میان زئیری وئیری و زیر می‌داند ( Darmesteter, 1892-1893: II, p. 393؛ بویس، ۱۳۸۴: ۱۵۵). مری بویس (۱۳۸۴: ۱۵۹-۱۶۰،

۱۳۷۸: ۱۱۶) به دوشخصیت به نام زئیری وئیری و زردیارس معتقد است و خالق مطلق

(۱۳۹۰: ۶۳۱-۶۳۲، ۱۳۸۹: ۲/ ۲۱۶-۲۱۹) این داستان را اصالتاً داستانی کیانی می‌داند.

۱۳. دختر اورمزد و سپندارمذ، ایزدبانوی توانگری و بخشش.

14. Vāriðkanā.

۱۵. برای زمانی احتمالی تنظیم یشتها، ۱۳۸۸: ۱۱۷.

۱۶. برای آگاهی بیش‌تر تفضلی، ۱۳۷۷: ص ۲۷۲؛ غیبی، ۱۳۹۰: ص ۵۵-۵۶؛ خالق،

۱۳۹۰ الف: ۴۹۳؛ قریب، ۱۳۷۷: ۲۴۲.

## فهرست منابع

- آثنایس، ناوکراتیس، ۱۳۸۶: *ایرانیات در بزم فرزندگان*، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- آموزگار، ژاله، ۱۳۹۲: *یادگار زیریران*، تهران: معین.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۷۵: *اسطوره زندگی زردشت*، تهران: چشمه.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۸۶: *کتاب پنجم دینکرد*، تهران: معین.
- ابن اثیر جزری، ۱۳۸۵ق: *الکامل فی التاریخ*، بیروت.
- ابن اثیر جزری، ۱۳۷۱: *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
- اکبرزاده، داریوش، ۱۳۷۹: *شاهنامه و زبان پهلوی*، تهران: پازینه.
- اکبری مفاخر، آرش، ۱۳۸۹: «سرود و رمزگان، شعری به زبان گورانی از سده نخست هجری به خط پهلوی»، مجله مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۱۷.
- الماسخان کندوله‌ای، *جنگنامه نادر*، دستنویس شم ۱۲۸۷۴ کتابخانه مجلس، ۱۲۷۷ق.
- ایزدپناه، حمید، ۱۳۸۴: *شاهنامه لکی*، تهران: اساطیر.
- *برزو و فولادوند (به زبان گورانی)*، رونوشت اسدالله صفری، ۱۳۸۰، ش ثبت ۲۹۱۹۳، کتابخانه دانش گاه رازی کرمانشاه.
- بلعمی، ابوعلی، ۱۳۸۰: *تاریخ بلعمی*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: زوار.
- بلو، جویس، ۱۳۸۳: «گورانی و زازا» *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۲، ویراستار: رودیگر اسمیت، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس، صص ۵۵۵-۵۶۲.
- *بند هش ایرانی، روایات امید اشاوهیشتان و جز آن*. دستنویس ت. د. ۲. بخش نخست و دوم، ۱۳۵۵: به کوشش ماهیار نوبی، کی خسرو جاماسب اساء، محمود طاووسی، گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۵۴-۵۵، شیراز.
- بویس، مری، ۱۳۷۸: «ادبیات فارسی میانه» ادبیات دوران ایران باستان، ترجمه یدالله منصور، تهران: فروهر.
- بویس، مری، ۱۳۸۴: «زرد یارس و زیریر»، ترجمه کتابیون صارمی، یشت فرزاندگی جشن‌نامه دکتر محسن ابوالقاسمی، به اهتمام سیروس نصرالله‌زاده و عسکر بهرامی، تهران، ص ۱۵۷-۱۶۸.
- بویس، مری، ۱۳۸۹: «ادبیات و نوشته‌های اشکانی»، تاریخ ایران کمبریج، اشکانیان، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۰: *بند هش فرنیغ دادگی*، تهران: انتشارات توس.
- بهار، مهرداد، ۱۳۷۵: *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: نشر آگه.

- پریش‌روی، عباس، ۱۳۹۰: *برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غرر السیر ثعالبی*، تهران.
- پورداوود، ابراهیم، ۱۳۷۷: *یشت‌ها*، تهران: اساطیر.
- پورداوود، ابراهیم، ۱۳۷۸: *گات‌ها*، تهران: اساطیر.
- *تاریخ سیستان*، تصحیح محمد تقی بهار، تهران، بی‌تاریخ.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۷: *تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام*، تهران: انتشارات سخن.
- تفضلی، احمد، ۱۳۸۳: «*یادداشت‌های پهلوی*»، ترجمه جمیله حسن‌زاده، نامه فرهنگستان، س ۶، ش ۴، صص ۱۷۱-۱۷۸.
- تفضلی، احمد، ۱۳۸۰: *مینوی خرد*، تهران: توس.
- الثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری، ۱۹۶۳: *غرر اخبار ملوک الفرس*، تهران.
- ثعالبی، حسین بن محمد، ۱۳۷۲: *شاهنامه کهن*، پارسی‌گردان: محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- جواهرپوش، ۱۳۰۷ق، *روایت مصطفی بن محمود گورانی*، دستنویس ش ۴۶۱۶، کتاب‌خانه ملک.
- چمن‌آرا، بهروز، ۱۳۹۰: «*درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی*»، جستارهای ادبی، ش ۱۷۲، مشهد، صص ۱۱۹-۱۴۹.
- حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۹: *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*، تهران.
- حسینی اشکوری، احمد، ۱۳۸۴: *فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه شخصی میبیدی کرمانشاه*، قم.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۶: «*از شاهنامه تا خدای‌نامه*»، نامه ایران باستان، س ۷، ش ۱-۲، صص ۱۱۹-۳.
- خالقی مطلق، ۱۳۸۹: *یادداشت‌های شاهنامه*، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- خالقی مطلق، ۱۳۹۰الف: «*رستم*»، *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۴۸۷-۵۱۶.
- خالقی مطلق، ۱۳۹۰ب: «*زریب*»، *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۶۲۹-۶۳۴.
- خالقی مطلق، ۱۳۹۰ج: *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۹۶۳-۹۶۴.
- خالقی مطلق، ۱۳۹۰د: *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۹۶۵-۹۶۶.



- داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۹۷۷۳، کتابخانه مجلس.
- دبیر مقدم، محمد، ۱۳۹۲: رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران.
- راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۸۹: دینکرد هفتم، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- راشد محصل، ۱۳۸۵: زند بهمن یسن، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- راشد محصل، ۱۳۶۷: «دربارۀ حماسه زریر»، فرهنگ، ش ۲-۳، ص ۴۵۷-۴۹۴.
- «رزم‌نامه کنیزک» روایت الف، دستنویس ← هفت‌لشکر گورانی، برگ ۸-۴۴.
- «رزم‌نامه کنیزک» روایت ب، چاپ عکسی ← ایزدی، ۱۳۸۴: ص ۱۸۵-۲۸۶.
- رستم‌نامه ۱۲۴۵ق، دستنویس ش ۴۰۳۶، کتابخانه مجلس.
- رستم‌نامه ۱۲۴۵ق، دستنویس ش ۶۴۲۴، کتابخانه ملک.
- رستم‌نامه ۱۳۲۱ق، دستنویس ش ۹۱۶، کتابخانه مجلس.
- رستم و زردهنگ (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، ۱۳۷۹، کتابخانه دانش‌گاه رازی کرمانشاه.
- رضایی‌باغبیدی، حسن، ۲۰۰۹: تاریخ زبان‌های ایرانی، ژاپن: مرکز پژوهش زبان‌های دنیا، دانش‌گاه اوساکا.
- شادابی، سعید، ۱۳۷۷: فرهنگ مردم لرستان، خرم‌آباد: افلاک.
- شاکری، مهدی، ۱۳۸۳: «بازخوانی یک واژه در یادگار زریران»، چیستا، ش ۲۰۸-۲۰۹، صص ۶۰۲-۶۰۳.
- شاهنامه کوردی (هه‌ورامی)، ۱۳۸۵: نهل‌ماس خان که‌نوله‌یی، به‌کوشش محمدرشید امینی، عراق.
- شریفی، احمد، ۱۳۷۴الف: «شاهنامه کوردی اثری مستقل یا ترجمه‌ای از شاهنامه فردوسی»، فرهنگ، ش ۱۵، صص ۲۳۹-۲۶۰.
- شریفی، احمد، ۱۳۷۴ب: «شاهنامه کوردی»، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، به‌کوشش غلامرضا ستوده، تهران.
- شهردان‌بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: نزهت‌نامه علایی، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران.
- صفی‌زاده، صدیق، ۱۳۷۵: نامه سرانجام، کلام خزانہ (یکی از متون کهن یارسان)، تهران: هیرمند، چاپ اول.
- الطبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۷ق: تاریخ الامم والملوک، تاریخ الطبری، تصحیح محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت.

- الطبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۸: *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پابنده، تهران: اساطیر.
- *طومار شاهنامه فردوسی*، ۱۳۸۱: به کوشش مصطفی سعیدی- احمد هاشمی، تهران.
- *طومار نقالی شاهنامه* ۱۳۵، ق، ۱۳۹۱: به کوشش سجاد آیدنلو، تهران.
- غیبی، بیژن، ۱۳۷۹: «*یادگار زریران*»، پژوهش‌های ایرانشناسی، تهران: توس، ج ۱۲، ص ۹۴-۱۱۵.
- غیبی، بیژن، ۱۳۹۰: «*یادگار زریران*»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۵۵-۶۲.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶: *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و همکاران (ج ۶-۷)، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قریب، بدرالزمان، ۱۳۷۷: «*پژوهشی پیرامون روایت سعیدی داستان رستم*»، مهر و داد و بهار، تهران، صص ۲۳۳-۲۶۲.
- کریستن‌سن. آرتور، ۱۳۸۸: *مزد/پرستی در ایران قدیم*، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: هیرمند.
- کیا، خجسته، ۱۳۷۵: *قهرمان بادپا در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی*، تهران: مرکز.
- گرشویچ، ایلیر، ۱۳۷۸: «*ادبیات ایران باستان*» ادبیات دوران ایران باستان، ترجمه یدالله منصوری، تهران: فروهر.
- *گنجینه یاری*، گردآورنده: سید کاظم نیک‌نژاد، نسخه عکسی به شماره ثبت ۱۱۸۵۷۴، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- لطفی‌نیا، حیدر، ۱۳۸۸: *حماسه‌های قوم کرد*، تهران.
- لوکوک، پی‌یر، ۱۳۸۲: *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر ژاله آموزگار، تهران: نشر فرزاد روز.
- ماهیار نوابی، یحیی، ۱۳۷۴: *یادگار زریران*، تهران: اساطیر.
- ماهیار نوابی، یحیی، ۱۳۸۶: *درخت آسوریک*، تهران: فروهر.
- مسکویه رازی، ابوعلی، ۱۳۷۹: *تجارب‌الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- مسکویه رازی، ابوعلی، ۱۳۷۶: *تجارب‌الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی‌نقی منزوی، تهران: توس.
- نحوی، اکبر و عظیم جبار، ۱۳۹۰: «*شفره رستم یا شفره رستون*»، نامه فرهنگستان، ش ۴۵، ص ۹۸-۱۰۲.
- نولدکه، تئودور، ۱۳۵۷: *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر.
- هزار، عبدالرحمن شرفکندی، ۱۳۸۵: *فرهنگ کردی-فارسی*، تهران: سروش.
- *هفت‌لشکر* ۱۲۹۲ق، دستنویس ش ۲۹۸۳، کتابخانه مجلس.

- **هفت‌لشکر** (طومار جامع نقالان ۱۲۹۲ق)، ۱۳۷۷: به کوشش مهران افشاری- مهدی مداینی، تهران.
- **هفت‌لشکر** ۱۳۵۹ق (به زبان گورانی)، روایت سید بهاء‌الدین قطیبانی، دست‌نویس ش ۱۳۶۸۹، کتابخانه مجلس.
- **هفت‌لشکر** ۱۳۴۹ق (به زبان گورانی)، روایت منسوب به الفت، دست‌نویس ش ۱۱۹۳۷، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد.
- **هفت‌لشکر**، (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، ۱۳۷۹، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه.
- یارشاطر، احسان، ۱۳۶۸: «**تاریخ روایی ایران**»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، صص ۴۵۳-۷۷۰.
- Bartholomae, C., 1961: *Altiranisches Worterbuch*, Berlin.
- Boyce, M., 1990: *Textual Sources for the Study of Zoroastrianism*, U.S.A.
- Geldner, K. F., 1896: *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.
- Jamasp-Asana, J. M., 1897-1913: *Pahlavi Texts*, Bombay.
- Justi, F., 1963: *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim.
- Hübschmann, H., 1895: *Persische Studien*, Strassburg.
- Mackenzie, D.N., 2005: "Gurāni", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 12, New York, pp. 401-403.
- Mackenzie, D.N., 1966: *The Dialect of Awroman (Hawrāmān Luhōn)*, Kobenhaven.
- Madan, D. M., 1911: *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- Mahmoudveysi, P & ..., 2012: *The Gorani language of Gawraĵ ū a village of West Iran*, Wisbaden.
- Mayrhofer, M., 1979: *Iranisches Personennamenbuch*, Wien.
- Minorsky, V., 1943: "The Gūrān", *BSOAS* 11, pp. 75-103.
- Mokri, M., 1974: *Cycle des Fidèles Compagnons a l' époque de Buhlûl*, Appendice Dawra-y Buhlûl (بهلول دانا و یاران حقیقت به انضمام متن گورانی دوره بهلول)، Paris.
- Nyberg, H. S., 1964-1974: *A Manual of Pahlavi, I & II*, Wiesbaden.
- Shahbazi, A. Sh., "On The Xwaday-Namag", *Acta Iranica*, 1990, XVI, pp.208-229.
- Pakzad, F., 2005: *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran: Centre for Great Isiamic Encyclopaedia.
- Tafazzoli, A., 1970 "Note pehlevies" I, *Journal Asiatique* (Paris), 258. pp. 87-93.